



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۲/۰۸/۲۰



یونس نگاه

مولوی مهدی و مسیر «قهرمانی»

در این یادداشت می‌کوشم سرگذشت مولوی مهدی را مرور کنم و ببینم که زندگی او چه نکاتی در مورد جامعه ما می‌گوید. مسیری را که مولوی مهدی از کودکی تا پیوستن به طالبان، از قوماندانی و ریاست امنیت آن گروه در بامیان تا ایستادن علیه طالبان و کشته شدن به دست آن گروه پیمود، چندان بیگانه و تازه به نظر نمی‌رسد. در چندین دهه جنگ، چهره‌هایی از این دست را بسیار دیده‌ایم. بسیار بوده‌اند افرادی که مثل مولوی مهدی در کودکی مجبور به ترک قریه و وطن‌شان شده و به ایران یا پاکستان مهاجر گردیده، بعد از سقوط حکومت طالبان مثل او و خانواده‌اش به ملک پدری برگشته و برای از سر گرفتن زندگی عادی تلاش کرده‌اند، اما به دلیل نبود حاکمیت قانون و زورگویی متنفذان محلی درگیر منازعات محلی شده و سر از پشت میله‌های زندان کشیده‌اند. بعد در زندان، شکار باندهای تبهکار و تروریستان شده‌اند. تعدادی از این افراد در جریان تبهکاری و جنگ صاحب شهرت شده‌اند.

یک بخش کلان از قوماندان‌ها و متنفذان جنگی دوران جهاد و پس از آن روستازاده‌گانی چون مهدی بوده‌اند که نه آموزش مذهبی دیده‌اند، نه صاحب ایدیولوژی و مرام سیاسی بوده‌اند و نه از وضعیت کشور و چندوچون اداره و مملکت‌داری درکی داشته‌اند. آشوبی راه افتاده، زخمی در آن آشوب به یکی چون مهدی نوجوان و خانواده‌اش وارد شده (گفته می‌شود زورمندی زمین آنان را غصب کرده بود) و او برای انتقام به جایی دست دراز کرده است. آنگاه کسانی به او تفنگ، موترسایکل، کلدار، مخاברה و حمایت‌های روانی داده‌اند. این مسیر معمول قوماندان و «قهرمان» شدن در جنگ‌های چهل و چند سال گذشته بود؛ اما مولوی مهدی چند ویژگی داشت که او را با وجود امکانات کم و موقف پایین در دستگاه طالب، به شهرت رساند و در نهایت به مسیری کشاند که «برادران امارتی»، خونش را ریختند و عکس‌هایی از او نشر کردند که برای جمعی از حامیانش پیام سیاسی، قومی و تاریخی داشت.

مولوی مهدی، مولوی نبود. مولوی‌های مدرسه نرفته و نامولوی بسیار داریم، اما مولوی شیعه نداشته‌ایم. ترکیب نام او حکایت از ماهیت استخباراتی، شورش‌ی و مالی جنگ دارد که نام‌ها، عقاید و ارزش‌ها چون کلاه و دستار یا نکتایی و دریشی نمادین‌اند. تنها نمادین نیز نیستند، بلکه ابزار جنگ‌اند، درست شبیه تفنگ و بشکه مواد انفجاری و واسکت انتحاری. افزوده شدن عنوان مولوی به نام مهدی، جبهه سیاسی او را نشان می‌داد، نه ایمان و درجه آموزش مذهبی‌اش را. مولوی را طالبان، برای او تحفه داده بودند، چرا که آن گروه خود را صاحب دین عنوان می‌کنند، نه حامی و مدافع آن. طالبان مدعی‌اند که شریعت چیزی جز تمایلات رهبر آن گروه و منافع سیاسی آنان نیست. همان‌طوری که به خود حق می‌دهند به نمایندگی از خداوند تصمیم بگیرند که چه کسانی مکتب بروند و چه کسانی در اداره حق کار داشته باشند، چه کسانی زنده بمانند و کی‌ها باید کشته شوند، در تعیین این‌که چه کسی مولوی باشد نیز خود را صاحب صلاحیت می‌خوانند. بسیار مولوی‌های درس‌خوانده و تربیت‌شده در مدارس مذهبی از سوی طالبان تکفیر یا کشته شده‌اند و بسیار چوپان‌ها، کارگران، مکتب‌خوانده‌ها و دانشگاہ‌رفته‌ها لقب ملا و مولوی گرفته در دستگاه طالبان به مقام رسیده‌اند؛ اما مولوی مهدی بسیار بیرقی نامولوی بود. دستار، ریش طالبانی و نام مولوی‌اش طنزآلود به نظر می‌رسید.

مهدی متهم بود در دعوی که با مخالفان محلی خانواده‌اش داشته، کسی را سال‌ها قبل اختطاف کرده بود. او به جرم اختطاف مدتی را در زندان سپری کرده بود. در زندان اما او اصلاح نشده، بلکه فرصت آشنایی با طالبان را یافته و چند بلست بیشتر در منجلا ب فرو رفته بود. در دو دهه گذشته، زندان‌های افغانستان منبع شر بودند. در آنجا بی‌گناهان بسیاری زجر کشیدند و افراد زیادی از آن طریق به شبکه‌های تروریستی، آدم‌ربایی و قاچاق وصل شدند. برخورد امریکایی‌ها و مقام‌های افغان با زندانیان، سیاسی و ناسالم بود. دسته‌دسته افراد بدون توجه به عواقب اجتماعی و سیاسی از جامعه به زندان انتقال می‌یافتند و از آنجا دوباره رها می‌شدند. آزادی هزاران شورشی در جریان مذاکرات دوحه، اوج آن روند ویرانگر بود.

د پائو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

گفته می‌شود که مهدی متولد سال ۱۹۸۸ بوده است. در آغاز ماجراجویی‌ها و دوران زندانش او در سنی بوده است که باید تربیت می‌دید، دانشگاه می‌رفت، حرفه می‌آموخت و از جامعه و مسوولیت‌های اجتماعی خود آگاه می‌شد؛ اما او در آن خامی، در جایگاهی قرار گرفته بود که می‌توانست ماشه بکشد و دستور مرگ صادر کند. مهدی در واقع فرصت چندانی برای آگاه شدن از وضعیت کشور، چالش‌های سیاسی و استخباراتی که ملت ما با آن روبه‌رو بود و نقش طالبان در ویرانی افغانستان، نداشته است. او یک دهاتی‌پچه گرفتار در عقده‌های محلی بود که فرصت یافت در میدان کلان‌تر ظاهر شود و ناشیانه بازی کند. به احتمال زیاد او درک چندانی از ویژه‌گی‌های طالبان نداشته است، ورنه از آن گروه سهم هزاره و رسمیت شیعه را نمی‌خواست. ترکیب رهبری، سابقه سیاسی، پشتوانه استخباراتی و پایگاه مذهبی و اجتماعی طالبان اجازه چنین کاری را نمی‌دهد. چند ماه حضور او در «امارت» طالبان و تغییر موضعی که داد، حکایت از خامی سیاسی‌اش داشت.

عامل دیگری نیز هست که می‌توان آن را جبر اجتماعی خواند. مولوی مهدی به دلیل تعلق قومی و مذهبی‌اش، بسیار زود مورد توجه هزاره‌ها قرار گرفت. در کشوری که قومیت ستون اصلی سیاست است و اگر کشور را به هر پهلو بگردانید سیاستمداران با کارت قومی وارد میدان می‌شوند (خلقی‌ها، مجاهدین، طالبان، جمهوری اسلامی و اکنون دوباره طالبان)، متأسفانه این تصور عمومیت یافته است که قومیت برتر از همه تعلقات دیگری چون دین، مذهب، دیدگاه سیاسی، طبقه اجتماعی و فرهنگ است. در ماه‌های نخست برگشت طالبان، قوماندان‌های محلی آن گروه در چندین جای تلاش کردند که دست به تصفیه قومی بزنند، اما ظاهراً رهبران آن گروه تمایلی به این کار نداشتند. کوچ اجباری برخی از باشندگان مناطق هزاره‌نشین به بهانه دعوی زمین در نخستین روزهای حاکمیت طالبان، این تصور را خلق کرده بود که ممکن طالبان به تسلیمی سیاسی هزاره‌ها اکتفا نکنند، بلکه بکوشند در برخی مناطق املاک و دارایی‌های آنان را نیز غصب کنند. همین ترس بود که مولوی مهدی را برای مدتی به مرکز توجه کشاند. گروهی از منتقدان هزاره دور او جمع شدند و خواستند او رهبری را به دست گیرد و دروازه تعامل با رهبران طالبان را به روی منتقدان سیاسی هزاره بگشاید. کسانی او را تشویق کردند تا با اتکا بر نیروی نظامی که در اختیار داشت، خواهان نقش بیشتر در اداره طالبان شود و از آن طریق خطر کاهش یابد. اما از آن سوی طالبان نیز از احتمال تبدیل شدن مهدی به مرکز ثقل قومی خبر بودند و نمی‌خواستند او در میان سیری‌ها و چارکی‌های طالب، پلوی‌ای صاحب وزن شود. به همین دلیل، تلاش او برای پیمودن پله قدرت با مانع روبه‌رو شد و حتا از پست ریاست امنیت بامیان نیز حذف گردید.

برای آن‌که یکی چون مهدی، دست به ماجراجویی بزند و خطرهای رویارویی با مقام‌های محلی دولت جمهوری را به جان بخرد یا امارت طالبانی را به چالش بکشد، تنها این ویژه‌گی‌هایی که یاد کردیم، کافی نیست. یعنی نظام اجتماعی و سیاسی که فرصت زنده‌گی نورمال نمی‌دهد، محاکمش عادلانه نیست و زورمندان محلی با اتکا بر چوکی، تفنگ و پول دولت، دارایی مردم را غارت می‌کنند، یک عامل «قهرمان‌ساز» است. وجود شبکه‌های جنایت‌کار و مخالفی که شعله انتقام را پکه کنند، نیز برای ساختن «قهرمان» مهم است. تنش‌های قومی و منازعات اجتماعی که فرصت دهد ماجراجویان مردم را به صف‌ها تقسیم کرده و برای خود حمایت فراهم سازند، نیز بسیار تأثیرگذار است. اما این‌ها بدون امکانات مالی کسی را قوماندان یا «قهرمان» نمی‌سازد. کمک‌های خارجی، قاچاق، اخاذی و استخراج معادن، منابع مشهور قوماندان‌پروری است. زغال‌سنگ بلخاب امسال از منابع مهم مالی طالبان بود. دسترسی به آن منابع و کنترل عواید بلخاب، عامل جدی در هدایت سرنوشت مولوی مهدی بود. مهدی، زمانی که با طالبان بود و علیه اردوی ملی می‌جنگید، مثل دیگر دوستان طالبش شریعت را بهانه قرار داده بود و به احتمال زیاد برای جمع کردن نیرو و تقویت نفوذ سخنانی می‌زده است که از دیگر قوماندان‌های طالب می‌شنویم. اما آنچه مهدی را به سمت طالبان رانده بود، دعوی زمین و رقابت‌های محلی بوده است. هنگامی که در بلخاب او اسب مخالفت با طالب را سوار شده، جوانان بسیاری را دورش جمع کرده بود، سخن از حقوق مذهبی و قومی می‌زد، اما عواید معادن زغال‌سنگ و توسعه قدرت و نفوذ محلی مولوی مهدی و اطرافیانش نقش تعیین‌کننده‌تر داشت.

هرجا ماجراجویی‌های یک جنگجو و فرصت‌طلبی‌های او با رنج مردم گره بخورد، او محبوب می‌شود و جمع بزرگی پشتش می‌ایستند. مولوی مهدی، در شرایطی که یک گروه مستبد مذهبی - قومی - استخباراتی در کشور حاکم شده بود، کوشید برای نمایندگی با توسل به ابزار قوم و مذهب در پله‌های سیاست بالاتر برود. کتله بزرگی از ساکنان بلخاب نیز کنار او ایستادند و رنج آوارگی و بی‌خانمانی را به جان خریدند. اکنون مولوی مهدی کشته شده، یا آن‌طوری که برخی ادعا می‌کنند، زندانی طالبان است، اما بیش از ۶۰۰ خانواده بی‌پناه در کوه‌ها و دره‌ها بدون دسترسی به کمک‌های بشری سرگردان و مغضوب‌اند. جنگ و مرگ مهدی احساسات قومی و مذهبی را در بخش‌هایی از افغانستان برانگیخت. آنانی که در حاکمیت تک‌قومی، تک‌مذهبی و تک‌گروهی طالبان خود را به دلیل تعلق قومی (هزاره) و مذهبی (شیعه) حذف شده و محروم می‌بینند، از آن‌جایی که چشم‌انداز امیدبخش در مبارزات فراقومی و فرامذهبی نمی‌بینند، از آن جنگجوی طالب و ماجراجوی ناآگاه، قهرمان ساخته‌اند.

تعصب گروه طالبان آشکار و محرومیت ویژه و چندلایه هزاره‌ها انکارناپذیر است، اما این محرومیت را به دست طالبان قومی می‌توان رفع کرد؟ به نظر من سرگذشت مولوی مهدی، پاسخ منفی به این سوال داده است